

رنگین کمان ایران، خوزستان تشنه است

غلامرضا امامی

مرا با خوزستان، اهواز، خرمشهر و آبادان پیوندي دیرینه و عهدي و پیماني پایدار است. مرا عهدي است با جانان که جانان جان من باشد. نوجوانيام در اهواز گذشته است. برادرم در اهواز زاده شد و خواهرم در اندیمشك. در دبیرستان کریم فاطمي اهواز درس خوانده‌ام. بهترین دوستان زندگيام دوستان اهوازي، خرمشهری و آبادانيام هستند. در این صحیفه که در دل دارم هم یاران مهربان «صبي»هاي اهواز جاي دارند و هم عربزبانهاي ایرانی‌تبار. هم فریاد و داد رود «دز» را شنیده‌ام، هم کرشمه «کرخه» را دیده‌ام و هم کف «کارون» و هم کروفر «مارون» را. چه شبها که ساعتها بر کناره رود کارون آب‌تني ماه را و انعكاس آینه‌وار رنگها را به تماشا نشسته‌ام. دیده‌ام که در میانه شهر خرم «خرمشهر»، ارون‌دروود با غرور می‌گذرد. هنوز شرحی آبادان را حس می‌کنم و آتشگاههاي اهواز را که شعله به آسمان می‌کشید. هنوز خنکاي طولاني‌ترین خیابان اهواز را به یاد می‌آورم که سقف پیاده‌روهايش پنکه داشت. گاو میشها را دیده‌ام که دل‌داده آب بودند و در کارون شنا می‌کردند. نخلهاي سرسبز را دیده‌ام که سرفراز رو به آسمان آبي ایستاده بودند. به یاد و افتخار ابراهیم، کفاش اهوازي و جانبازي‌اش در سالهاي سخت و صعب جنگ کتاب «آي ابراهیم» را پیشکش او و همه دلاوران جان بر کف کردم. به مرزهاي این خاک پاک گریه شکل که ایران نام دارد نمی‌توانند موشان رخنه کنند. ایران رنگین‌کمانی است که مرزبانانش عربزبان و کرد و بلوچ و ترک و ترکمن هستند. ملتي یکپارچه با تاریخي کهن، وحدتي در کثرت با رنگهاي هماهنگ، همچون کاشيهاي اصفهان و قاليهاي کاشان. ملتي که در درازنای روزگار به جمع و ترکیب و وحدت دل بسته و از تفریق و تجزیه و تفرقه بیزاری جسته. چه روزها که با برادر بزرگم، جلال، جلال آل‌احمد پای حرفها و درد دلهاي «صبي»ها و کوليهاي خرمشهر نشستیم. چه یادها که در دل دارم و رویاروي دیده‌ام می‌گذرد. خانمها، آقایان: در این بلیه بلاگیر کرونا هفتمد روستاي خوزستان آب برای نوشیدن ندارند، بطريهاي اهدايي آب معدني پیشکش‌تان. حالا شاهکار دوست هنرمندم «ایلیا تهمتني» مرا به دوردستها می‌برد و با

خود ميخوانم: تو قدر آب چه داني، که در کنار فراتي.

□□□□□□ 1400 □□□□□ 2 □□□□□□ □□□□□□ :□□□□